

با خاطره حسن یزدی، راننده قدیمی محله کوی امیرالمؤمنین (ع)

اتوبوس‌های یک قرانی و مسافران محترمش

حسن برادران فرا حسن یزدی، راننده قدیمی و بازنشسته ساکن محله کوی امیرالمؤمنین^(ع) است که سال‌های طولانی به عنوان راننده درون شهری، مسافران را در نقاط مختلف شهر جابه‌جا کرده است. مسافرمداری و رعایت احترام به مسافران را در همه سال‌های کاری‌اش مدنظر داشته و بی‌احترامی به مردم، خط قرمز او بوده است. خاطره‌ای که برایمان تعریف می‌کند. درباره دل‌جویی از یکی از همین مسافران است.

● کساد شدن بازار درشکه‌چی‌ها

حسن یزدی پنجاه سال به عنوان راننده کارکرده و عرق ریخته تا اینکه چند سال قبل بازنشسته شده است. مرحوم پدرش از بازاریان قدیمی دور حرم بود و خیلی دوست داشت که پسرش هم کاسب شود اما حسن آقا از همان بچگی، عاشق رانندگی بود. می‌گوید: من، بچه دورانی هستم که آدم‌ها بازارشکه و گاری به زیارت امام رضا^(ع) می‌رفتند. ماشین هم بود، اما خیلی کم. برای بچه هفت هشت ساله‌ای مثل من، حرکت ماشین بدون اسب و قاطر خیلی جالب بود. درس خوان نبودم و درس و مدرسه را هر کدم و بیا وجود اصرار پدر به شاگردی در مغازه‌اش، درس نوجوانی، شاگرد راننده اتوبوس شدم. این طور می‌شود که یزدی در بیست سالگی، رانندگی اتوبوس را شروع می‌کند. آن زمان اتوبوس‌ها به «ماشین یک قرانی» معروف بودند. دلیلش هم این بود که راننده یک قران کرایه از مسافران می‌گرفت. یزدی می‌گوید: مسیر اتوبوس ما از کوی طلاب شروع می‌شد و تا گل کاری طبرسی ادامه داشت. انتهای مسیر هم

چهارراه لشکر بود.

به گفته این راننده قدیمی، درشکه‌چی‌ها برای اینکه مردم، ماشین سوار نشوند، نرخ کرایه را پایین آوردند، اما به دلیل سرعت بیشتر و امنیت ماشین، تیرشان به سنگ خورد و خیلی زود بازار درشکه‌چی‌ها کساد شد و به خاطره‌ها پیوستند.

● ماجرای دلجویی از سید دل‌شکسته

حسن یزدی موفقیت و دوامش در این شغل را مدیون مردم داری می‌داند. او همیشه حق را به مسافر می‌داد و حتی اگر کوتاهی از طرف آن‌ها بود، زیرسبیلی رد می‌کرد. البته به قول خودش، نحوه



برخوردش با مسافران مزاحم و لات‌ها به ناچار طور دیگری بود و همه می‌دانستند که داخل ماشین حسن یزدی، جای لات بازی نیست و حساب کار دستشان بود. بین مسافران، سیدها و بچه‌های یتیم بیشترین احترام و ارزش را برای او داشتند؛ چون دین و قرآن احترام به آن‌ها را توصیه کرده است.

خاطره‌ای که این راننده قدیمی می‌خواهد برایمان تعریف کند، درباره یکی از همین مسافران «سید» است. سید حسن، سید میان سالی بود که مسافر هر روزه ماشین او بود. چون این سید وضعیت مالی خوبی نداشت، حسن آقای یزدی، بیشتر وقت‌ها یک قران کرایه را از او نمی‌گرفت. به دلیل احترامی که داشت، همیشه هم صندلی جلو ماشین می‌نشست. حسن آقا تعریف می‌کند: آن روز ماشین پر از مسافر بود. از داخل آینه متوجه خامی شدم که بچه به بغل با حالتی معذب ایستاده است. با احترام و بدون غرض به سید حسن گفتم «حسن آقا لطف می‌کنی بلند بشوی تا این خانم بنشیند؟» با شنیدن این حرف، سید ناراحت شد و شروع کرد به اشک ریختن. از گفتن این حرف پشیمان شدم. هر چه معذرت خواهی کردم، قبول نکرد و بین راه پیاده شد.

به دنبال این اتفاق چند روزی سید حسن ناپدید می‌شود و حسن یزدی که از این بابت نادم و پشیمان بوده است، دنبال او می‌گردد تا خانه‌اش را پیدا می‌کند؛ با مقداری هدیه و لباس برای بچه‌ها به خانه‌اش رفته. به پایش افتادم و گفتم «سید، اگر از من نگذری، تا آخر عمر خودم را نمی‌بخشم». جدش را واسطه کردم و رضایتش را گرفتم. بعد هم رویش را بوسیدم و با خیال راحت به خانه برگشتم.

نوجوان محله گوهرشاد توانایی‌هایش را با ورزش و هنر معنا می‌کند

هنرمندی روی بوم و تاتامی



● ژیمناستیک در مسیر ورزش تکواندو چه تأثیری داشت؟

اکنون بدن منعطفی دارم که تأثیر تمرین ژیمناستیک در خردسالی است. با این انعطاف بدنی بهتر می‌توانم حرکات تکواندو را اجرا کنم.

● اینکه ورزشکار هستی باعث تفاوت تو با دیگر

هم‌سن و سال‌هایت شده است؟

به نظر من اولاً بلد بودن دفاع شخصی برای یک خانم ضروری است. دوم اینکه ورزش باعث شده است اجتماعی‌تر باشم و به خاطر تشویق و حمایت دیگران، اعتماد به نفس بهتری دارم.



صدرا از آن دسته نوجوان‌های بااراده و بااستعداد است که تلاش می‌کند پله‌های ترقی و موفقیت را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد. دستش روی بوم هنرنامه‌ی می‌کند و پا‌های هنرمندش روی تاتامی. نیلوفر رهبار دار مجاور، نوجوان شانزده ساله محله گوهرشاد، از چهار سالگی ورزش حرفه‌ای را شروع می‌کند و در همان سن نونهالی، چندین مدال رنگارنگ ژیمناستیک در مسابقات استانی به گردن می‌آویزد. سپس سراغ ورزش تکواندو می‌رود و دو سال پیش موفق می‌شود مدال نقره مسابقات استانی را کسب کند. او همچنین از خردسالی به نقاشی علاقه مند بوده است و حالا آن را حرفه‌ای دنبال می‌کند.

● چه شد که از چهار سالگی ورزشکار شدی؟

پدر و مادر من به دنبال این بودند که استعداد ورزشی‌ام را کشف کنند و از همان ابتدای زندگی سالم و آماده داشته باشم؛ برای همین در کلاس‌های ژیمناستیک ثبت‌نام کردند.

● بدش تکواندو را خودت انتخاب کردی؟

ژیمناستیک را از چهار سالگی شروع کردم و کمی بعد در کلاس‌های کاراته هم شرکت می‌کردم، اما کاراته را فقط تا کمربند زرد دنبال کردم و ادامه ندادم.

● دوست داری در ورزش تکواندو به کجا برسی؟

آرزوی هر ورزشکاری، قهرمانی در بالاترین سطح است، اما من مربیگری این ورزش را هم دوست دارم.

● بخش دیگر زندگی تو، نقاشی است. چه شد که سراغ این هنر رفتی؟

از وقتی که به خاطر دارم، نقاشی را خیلی دوست داشتم و حتی مادرم تعریف می‌کند که در خردسالی، یک شب از خواب پریدم و مداد و کاغذ خواستم. نقاشی بخش آرامش بخش و دوست داشتنی زندگی من است. از آن لذت می‌برم. به ویژه نقاشی طبیعت. انگار وقتی مشغول می‌شوم، در دنیای دیگر هستم.

● و نقاشی به مرور برایت جدی شد؟

از حدود چهارده سالگی در کلاس‌های مختلف حضوری نقاشی شرکت کردم و از فیلم‌های آموزشی فضای مجازی هم خیلی یاد گرفتم.

● هنر را در جشنواره یا مسابقه‌ای هم محک زده‌ای؟

چندین بار در مسابقات دانش آموزی شرکت کردم و رتبه دوم رنگ روغن، گواش و رتبه سوم مدار رنگی ناحیه را کسب کردم؛ اما بهترین مسابقه جشنواره «زیارت رنگ‌ها» بود که سال گذشته از سوی شهرداری مشهد با موضوع اربعین و قیام کربلا در کوهسنگی برگزار شد و توانستم در رده بزرگ سالان مقام دوم را کسب کنم. موضوع نقاشی کودکی است که شاهد به زیارت اربعین رفتن دیگران است. یکی از آیت‌های مهم مسابقه، ابداعی بودن نقاشی‌ها بود؛ برای همین در کارم از پاستل، گواش و برجسته‌کاری با چسب چوب و دستمال کاغذی استفاده کردم.